



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	۰۸	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۷ / ۲۰
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص				
عنوان ۲	زکات الأموال				
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال				
عنوان ۴	مسأله دوازدهم: نذر تصدق بر عین زکویه				
عنوان ۵	مطلب نخست: حکم نذر پیش از گذشت حوال (عدم تعارض)				
عنوان ۶	مطلب دوم: حکم نذر تصدق پس از گذشت حوال (بعد از تعلق زکات)				

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

این بحث به بررسی حکم فقهی نذر بر مالی می پردازد که زکات نیز به آن تعلق گرفته است. این مسأله در دو حالت اصلی قابل بررسی است:

۱. نذر پیش از وجوب زکات (قبل از گذشت حوال): در این حالت، اگر نذر از نوع «نذر فعل» (نذر صدقه دادن مال) باشد، با وجوب زکات در آینده منافاتی ندارد و در صورت عدم امکان جمع بین هر دو، زکات مقدم است. اما اگر نذر از نوع «نذر نتیجه» (نذر اینکه مال، صدقه باشد) باشد، نذر صحیح بوده و مال فوراً از ملکیت نذرکننده خارج می شود؛ در نتیجه، دیگر زکاتی بر آن واجب نخواهد شد.

۲. نذر پس از وجوب زکات (بعد از گذشت حوال): در این حالت که مال مشمول زکات شده، اگر نذر تمام مال را دربرگیرد و با سهم زکات تعارض پیدا کند، سه دیدگاه اصلی مطرح می شود:

قول اول: صحت مطلق: نذر کاملاً صحیح است؛ زیرا مالک «ولایت تبدیل» دارد و می تواند زکات را از اموال دیگر خود بپردازد. این دیدگاه مرحوم آیت الله خویی است.

قول دوم: بطلان مطلق: نذر به کلی باطل است؛ زیرا تصرف در مال غیر (سهم فقرا که به مال تعلق گرفته) محسوب می شود.

قول سوم: تفصیل (انحلال نذر): نذر به دو بخش تجزیه می شود؛ نسبت به سهم مالک صحیح و نسبت به سهم زکات باطل است. این دیدگاه بر اساس قاعدة انحلال در عقود و معاملات استوار است.

در این مبحث، دیدگاه اول و سوم مورد نقد قرار گرفته و استدلال های آنها، به ویژه استناد به «ولایت تبدیل» برای اثبات صحت نذر و وجود «سیره عقلانی» برای انحلال آن، تام دانسته نشده است.

درآمد بحث: بررسی فقهی نذر بر مال زکوی

بحث در مسأله دوازدهم کتاب عروۃ الوثقی در جریان بود. گفتیم که این مسأله فروضی چندگانه دارد و از این رو، بایسته است که در ضمن چند مطلب بدان پرداخته شود.

مطلب نخست: حکم نذر پیش از گذشت حول (عدم تعارض)

مطلب نخست، که بحث آن به پایان رسید، در این باره بود که اگر شخصی، صدقه مال زکوی را نذر کند؛ نذری که با ادای زکات از آن عین زکوی منافات داشته باشد. برای مثال، عین زکوی در اختیار دارد؛ سکه طلا، نقره، گوسفند، غلات یا هر یک از این اجناس زکویه را نذر کرده است که در راه خدا تصدق کند. گفتیم این مطلب ناظر به حالتی است که نذر، پیش از گذشت حول باشد؛ یعنی هنوز حول بر مال نگذشته و وجوب زکات در آن فعلیت نیافته است. این خود دو فرض دارد:

در فرض «نذر فعل»: اگر نذر از نوع «نذر الفعل» باشد، یعنی نذر کند که آن مال را در راه خدا صدقه بدهد، چنین نذری با وجوب زکات منافاتی ندارد. نذر می کند که این مال را صدقه دهد؛ حال اگر حول فرا رسد، باید هم به نذر خویش عمل کند و هم زکات بپردازد. چنانچه جمع میان آن دو ممکن باشد، مشکلی پیش نمی آید؛ اما اگر قادر به جمع نباشد، مسأله داخل در باب تراحم می شود و همان طور که بیان شد، زکات بر نذر مقدم است. این خلاصه و فشرده مباحث ما در فرض «نذر الفعل» بود.

در فرض «نذر نتیجه»: اما اگر نذر از نوع «نذر نتیجه» باشد، حاصل کار معکوس خواهد بود. اگر نذر کند که پیش از رسیدن حول، این مال «صدقه باشد» یا «ملک فقیر باشد»، با این نذر، مال از ملکیت او خارج می شود. برای فقری نذر کرده که مال، از آن او باشد یا نذر کرده که این مال، هبه برای شخص یا مسجدی باشد. به محض آنکه چنین نذری را به جای آورد، از آنجا که نذر، «نذر نتیجه» است و همان طور که گفتیم از ایقاعات به شمار می رود و همچون عقود، متوقف بر قبول نیست - بلکه شبیه وصیت عهدیه است - این نذر، صحیح خواهد بود. اگرچه ایراداتی بر آن وارد شده است؛ اما نتیجه آن است که بر چنین مالی دیگر زکات واجب نخواهد شد.

مطلب دوم: حکم نذر تصدق پس از گذشت حول (بعد از تعلق زکات)

بحث امروز، در مطلب دوم از مطالبی است که مرحوم صاحب عروه در مسأله دوازدهم مطرح کرده اند: حالتی که نذر تصدق، پس از گذشت حول باشد.

حول بر مال گذشته است؛ خواه پول نقد باشد، یا طلا و نقره، یا از اعیان زکوی مانند اغنام و مواشی و غلات. مال به حد نصاب رسیده و سال نیز بر آن سپری شده است. اکنون، مالک نذر می کند که این مال را در راه خدا صدقه دهد، یا برای مسجد و فقرا قرار دهد. در اینجا مسأله دارای چند فرض است که باید به بررسی آنها پردازیم:

❖ **فرض اول:** آن است که نذری که بر این مال تعلق گرفته به زکات - که هم به نصاب رسیده و هم سال بر آن گذشته - صورت می پذیرد، به گونه ای باشد که تنها به مازاد بر حصه زکاتیه تعلق گیرد؛ یعنی با سهم زکات منافاتی نداشته باشد.

برای مثال، شخصی ۲۰۰ درهم پول دارد که سال بر آن گذشته است. نذر کرده که ۲۰ درهم از این مبلغ را در راه خدا بدهد. در اینجا تعارضی وجود ندارد؛ هم زکاتش را می‌پردازد و هم با صدقه دادن در راه خدا، به نذر خویش عمل می‌کند. حکم فرض نخست روشن است و در آن اشکالی وجود ندارد. در این فرض، مقداری که نذر به آن تعلق گرفته، غیر از مقداری است که باید به عنوان زکات پرداخته شود؛ لذا هم مقدار زکات را می‌پردازد و هم به نذرش عمل می‌کند. تراحمی میان دو واجب وجود ندارد و اطلاق دلیل هر دو واجب، شامل این مورد می‌شود و باید به هر دو عمل کرد.

❖ **فرض دوم:** آن است که نذر به نحوی باشد که حصه زکاتیه را نیز در برگیرد. برای مثال، در همان فرض ۲۰۰ درهم، پس از آنکه حول بر آن گذشت، نذر می‌کند که تمام این مال را در راه خدا صدقه دهد؛ درحالی‌که بخشی از این مال باید به عنوان زکات پرداخته شود.

وضعیت چنین نذری چیست؟ در اینجا چند وجه، بلکه چند قول، وجود دارد:

قول اول: صحت مطلق نذر (استدلال بر ولایت تبدیل)

قول نخست آن است که این نذر مطلقاً صحیح است. چرا؟ زیرا همچنان منافاتی میان عمل به این نذر و ادای زکات وجود ندارد. علت عدم منافات آن است که در وجوب زکات، «وجوب ادا از عین» وجود ندارد. مالک می‌تواند به جای عین زکوی، بهای آن را بپردازد. این بحث در جای خود تفصیل خواهد شد؛ همان‌طور که در زکات فطره معمولاً عین گندم و برنج و ... پرداخت نمی‌شود؛ بلکه بهای آن داده می‌شود.

در باب زکات، مالک مال این ولایت را دارد که حصه زکاتیه را از مال دیگری بپردازد؛ یعنی به جای آن، پول نقد یا از مال دیگری که در اختیار دارد، بدهد. برای مثال، به جای گندم، بگوید می‌خواهم این مقدار از انگور باغم را که از حیث قیمت و مالیت معادل یا بیش از آن است، بپردازم. خلاصه آنکه صاحب مال، این ولایت را دارد که زکات را از عین زکویه اخراج نکند، بلکه از جای دیگری ادا نماید.

اگر قائل شویم که زکات به «کلی فی الذمه» تعلق می‌گیرد، مشکلی پیش نخواهد آمد. اما اگر معتقد باشیم که زکات به عین زکویه تعلق می‌گیرد، که خود سه صورت دارد (علی نحو کلی فی المعین، یا علی نحو شرکت در مالیت)، در هر صورت، با توجه به ولایتی که برای صاحب مال بر مال زکوی به دلیل ثابت شده است، مبنی بر اینکه می‌تواند عوض مال را بپردازد، مشکلی وجود ندارد. در این حالت، باید هم به وظیفه زکات عمل کند و هم به نذر خویش، و نذر او نیز صحیح است. این قول را آقای خوئی رحمته الله اختیار کرده و از آن دفاع می‌کنند.

ایشان می‌فرمایند با توجه به این ولایت، اگر قائل به تعلق زکات به ذمه شویم، مشکلی نیست. مثلاً نذر کرده همه این مال را صدقه دهد؛ بسیار خوب، در ذمه او نیز پنج درهم به عنوان زکات مستقر شده است. می‌تواند با تهیه پنج درهم از جای دیگر، ذمه خود را ادا کند.

و اگر قائل به تعلق زکات به عین زکویه شویم، باز هم نذر صحیح است؛ زیرا با توجه به ولایتی که به دلیل ثابت شده است و به موجب آن، مالک می‌تواند به جای عین مال، عوض آن را بدهد، در اینجا نیز مشکلی نیست و باید هم به وظیفه زکات عمل کند و هم به نذر.

قول دوم: بطلان مطلق نذر

قول دوم آن است که این نذر مطلقاً صحیح نیست. چرا؟ زیرا با تعلق زکات به این مال - چون فرض این است که نذر پس از تعلق زکات و گذشت حول صورت گرفته - سهم فقیر به عین مال تعلق گرفته است. وقتی سهم فقیر به عین مال زکوی تعلق گرفت و ملک او شد، نذر این شخص، نذر در مال غیر محسوب می شود؛ زیرا فرض بر این است که نذر به مجموع مال تعلق گرفته، درحالی که مجموع مال، ملک او نیست؛ بلکه مشترک میان او و دیگری است.

اگر گفته شود نذر صحیح است، اما فقط به آن بخشی تعلق می گیرد که هنوز در ملک خود اوست - یعنی مازاد بر حصه زکات - پاسخ آن است که آن بخش، متعلق نذر نبوده است. پس آنچه متعلق نذر است (مجموع مال)، نذرش صحیح نیست و آنچه نذرش صحیح است (سهم مالک)، متعلق نذر قرار نگرفته است؛ بنابراین، نذر در هر صورت باطل خواهد بود.

بنا بر آنچه از سیدنا الاستاذ نقل کردیم، اینجا اشکال روشنی وجود دارد؛ چرا که از ولایت مالک بر تبدیل، غفلت شده است. چرا نذر ناذر صحیح نباشد؟ نذر کرده که این مال را صدقه بدهد، زکات هم به آن تعلق گرفته است؛ ایرادی ندارد. با تعلق زکات به مال، صاحب مال ولایت دارد که زکات را از غیر این مال بپردازد. بنابراین، زکاتش را از مال دیگر می دهد و این مال نیز به نذر تعلق می گیرد. خلاصه آنکه مانعی از صحت نذر وجود ندارد و هم نذرش صحیح است و هم باید زکاتش را با تبدیل بپردازد.

اشکال معظم له بر قول اول

ما در اینجا بر فرمایش استاد [خوئی] اشکال داریم. اشکال ما این است که جواز یا وجوب تبدیل، فرع بر صحت نذر است؛ یعنی ابتدا باید صحت این نذر اثبات شود، آنگاه بگوییم مالک، ولایت تبدیل دارد. قائل به قول دوم (بطلان مطلقاً) می گوید: چون بخشی از این مال متعلق حق دیگری است، اساساً نذر صحیح نیست تا نوبت به تبدیل برسد. «تبدیل» که می فرمایید، زمانی مطرح می شود که نذر، صحیح باشد. درست است که جواز تبدیل را داریم، اما چه زمانی باید تبدیل کند؟ پس از صحت نذر.

اگر این نذر صحیح بود، برای فراغ ذمه لازم است تبدیل کند. این وجوب تبدیل، فرع بر صحت نذر است. اگر نذر به اینکه همه این مال را به فقیر بدهد صحیح باشد، به شرط صحت چنین نذری، باید مالش را تبدیل کند تا زکات را با عوض دیگری بپردازد.

پرسشگر: ...

معظم له: خیر، این گونه نیست که صحت نذر متفرع بر جواز تبدیل باشد. بحث از تبدیل، زمانی پیش می آید که زکات به مال تعلق گرفته باشد و این در صورتی است که نذر صحیح باشد و ناچار به تبدیل متوسل شویم. حال اگر نذر صحیح نباشد، چرا باید تبدیل کند؟ درست است که «می تواند» و «جایز است» تبدیل کند، اما به چه دلیلی تبدیل «واجب» باشد؟ وجوب تبدیل، فرع بر صحت نذر است.

پرسشگر: ...

معظم له: اگر فرض کردید این عین خارجی، متعلق حق فقیر است، در اینجا فقیر باید اجازه دهد که در مورد این عین خارجی نذر کنید. چه دلیلی بر جواز نذر نسبت به کل مال وجود دارد؟ صحت نذر متوقف بر جواز تبدیل نیست؛ بلکه

عکس آن صادق است. جواز یا لزوم تبدیل، فرع بر صحت نذر است. یعنی اگر نذر صحیح باشد، دیگر بحث از «جواز» تبدیل نیست؛ بلکه بحث از «وجوب» تبدیل است. اگر نذر صحیح نباشد، این وجوب تبدیل جایگاهی ندارد. خلاصه آنکه به نظر ما، استدلال سید خوئی رحمته الله تام نیست.

قول سوم: تفصیل (انحلال نذر)

قول سوم، تفصیل میان مقداری است که حصّة زکات است و سایر مال زکوی، یعنی نذر در حصّة زکات باطل است، ولی نسبت به غیر آن صحیح است و باید به آن عمل شود. دقت کنید که نذر به مجموع مال تعلق گرفته است؛ مثلاً به مجموع ۲۰۰ درهم که ۵ درهم آن متعلق زکات بوده است.

استدلال قائلین به تفصیل

استدلال این قول آن است که نذر در این موارد، بر اساس یک ارتکاز عقلائی به دو امر منحل می شود: یکی آن موردی که نذر در آن صحت ندارد (یعنی حصّة زکات) و دومی آن موردی که مانعی از اجرای نذر در آنجا نیست (یعنی مازاد بر حصّة زکات). درست است که نذر نسبت به حصّة زکات باطل می شود، اما چرا نسبت به سایر حصص باطل باشد؟

مثال برای تأیید انحلال

قائلین به تفصیل می گویند موارد اینگونه عقود یا ایقاعات متعدد است. فرض کنید کسی ملکی را فروخت و گمان می کرد تمام آن، ملک اوست؛ اما بعد معلوم شد که بخشی از آن ملک، مال او نیست. در اینجا چه می گوئیم؟ فقها نوعاً قائل به انحلال می شوند. یعنی ارتکاز عقلائی چنین حکم می کند که چرا این معامله باید نسبت به کل ملک باطل باشد؟ این معامله منحل می شود؛ نسبت به آن بخشی که معلوم شد مال او نیست، باطل است و نسبت به مابقی، صحیح است. نظایر این موارد در معاملات فراوان است.

کسی خانه ای را اجاره داده، بعد معلوم شده که این خانه ملک دیگری است. چرا این اجاره نسبت به آن نصفی که ملک موجر بوده است باطل باشد؟ نسبت به آن نصفی که معلوم می شود ملک شریک موجر است، باطل می شود؛ اما چرا نسبت به تمام مورد اجاره باطل باشد؟ اینجا نیز چنین حالتی دارد. نذری کرده به تصدّق جمیع مال، بعد معلوم شده که بخشی از این مال، ملک فقیر است. درست است که نذر نسبت به این بخش باطل می شود، اما چرا نسبت به بخش های دیگر باطل باشد؟ این نذر منحل می شود؛ نسبت به آنچه حصّة زکات است باطل، و نسبت به مابقی، صحیح است.

اشکال بر قول سوم

اشکالی که بر این قول گرفته اند، همان اشکالی است که در استدلال بر عدم صحت مطلق نذر وارد شد. آنجا گفتیم کسانی که قائل به عدم صحت مطلقاً هستند، می گویند آنچه متعلق نذر است، ملک او نیست و آنچه ملک اوست، متعلق نذر نیست. «ما تعلق بالنذر»، مجموع مال است که ملک او نیست و «ماسوای حصّة الزکاة» هم متعلق نذر نبوده است. در اینجا وجهی برای صحت نذر وجود ندارد.

این اشکال متوقف بر عدم قبول انحلال است. سیدنا الاستاذ خوئی می فرماید ارتکاز عقلائی در اینجا مبنی بر انحلال است. اما این ارتکاز عقلائی برای ما محرز نیست که در همه جا وجود داشته باشد.

ممکن است در برخی از معاملات متداول میان مردم، چنین ارتکازی وجود داشته باشد؛ مثلاً در بیع. اما نکته ای که هست این است که هرچند ایشان به «ارتکاز عقلائی» تعبیر می کنند، این تعبیر از نظر ما خیلی موجه نیست؛ زیرا ما در

جای خود بحث کرده ایم که ارتکازات عقلائی در مورد تعیین ظهورات لفظی کاربرد دارد. مثلاً کسی لفظی به کار برده و ارتکاز عقلائی موجب انصراف این لفظ به معنای خاصی می شود. این را ما قبول داریم. ارتکاز عقلائی یعنی «ما یتبادر عند العقلاء» که به بحث تبادر و تعیین ظهورات لفظی مربوط است.

اما در مسائل معاملات و امثال آن، بحث باید بر مدار «سیره عقلائی» باشد. اینجا مورد، مورد سیره است، نه ارتکاز. آنچه مربوط به رفتار عقلاست، به سیره ارتباط دارد، نه ارتکاز. حال اینکه منشأ این سیره چیست، حرف دیگری است. ایشان در اینجا باید ادعای سیره عقلائی می فرمود؛ مبنی بر اینکه اگر معامله ای انجام گرفت و بعد معلوم شد که نسبت به بخشی از عین متعلق معامله باطل است، سیره عقلائی بر این است که کل عقد باطل نمی شود. این سیره نیز باید از قبل شارع، امضا شده باشد.

اشکال ما این است که چنین سیره ای برای ما محرز نیست که در همه جا، از جمله در نذر، وجود داشته باشد. از کجا معلوم است که اگر کسی نسبت به کل مال نذر کرد و بعد معلوم شد بخشی از آن ملک او نیست، سیره عقلائی بر این باشد که نذر نسبت به سهم فقیر باطل و نسبت به مابقی صحیح است؟ احراز چنین سیره ای دشوار است، چه رسد به اثبات عدم ردع از طرف شارع.

مرحوم خوئی برای تأیید این مبنا چنین استدلال کرده اند، البته خودشان این مبنا را قبول نکرده و بر همان قول اول باقی مانده اند. منتها فرموده اند می توان از این مبنا چنین دفاع کرد که ارتکاز عقلائی مبنی بر انحلال در عقود، معاملات و حتی التزامات - که شامل عهد و نذر و یمین می شود - وجود دارد؛ اما چنانکه عرض شد، اصل تعبیر به ارتکاز عقلائی در اینجا «فیه کلام بل فیه اشکال».

چنین سیره عقلاییه ای را کجا می توان احراز کرد؟ الآن مثلاً در کشورهای دیگر اگر کسی مالی را بفروشد و بعد معلوم شود نصف آن، مال او نبوده، معلوم نیست چنین سیره ای وجود داشته باشد که بگویند عقد نسبت به نصفش صحیح و نسبت به مابقی باطل است.

پرسشگر: ...

معظم له: حاضر شده که حاضر شده، اما باید دید عقد به چه چیزی تعلق گرفته است. «إِنَّمَا يَحُلِّلُ الْكَلَامُ وَيَحَرِّمُ الْكَلَامُ». نذرش به چه چیزی تعلق گرفته است؟ ممکن است کسی حاضر باشد در راه خدا شهید شود؛ آیا صرف حاضر بودن موجب شهادت او می شود؟! اینکه کسی به امری راضی است، غیر از این است که در مقام انشاء و عقد، چه چیزی متعلق عقد قرار گرفته است.

ایشان می گوید عقد منحل می شود؛ ما می گوییم چه سیره عقلاییه ای بر انحلال این عقد وجود دارد؟ ما واقعاً سیره عقلائی مبنی بر انحلال در نذر سراغ نداریم. بله، ممکن است دلیل خاص داشته باشیم، مثلاً در بیع، «تَبَعُضُ صَفْقَةُ» موجب بطلان بیع نشود؛ اما اینکه به طور کلی بگوییم یک سیره عقلائی در مطلق التزامات و معاملات وجود دارد که اگر التزامی نسبت به بخشی از متعلقش باطل شد، نسبت به مابقی صحیح باشد، چنین سیره ای وجود ندارد. در اینجا قاعده «مَا قُصِدَ لَمْ يَقَعْ وَ مَا وَقَعَ لَمْ يُقْصَد» پیش می آید. آنچه قصد کرده، واقع نشده و آنچه واقع شده، قصد نکرده است. به هر حال، ما این اشکال را بر این وجه وارد می دانیم.

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ